

بیدل در آینه نثر*

آثار نثر بیدل در سه مجموعه جمع‌آوری شده است: چهار عنصر، رقعات و نکات. عناوین چهار عنصر بیدل چنین است:

«اشتغال شعله‌ی مقال و گرمیهای صحبت ارباب فضل و کمال؛

روایح شگفتگی بهار علم منظوم و نسایم فیض غنائم فواید معلوم؛

طراوت شبستان مراتب منشور و آبیاری نخلستان کیفیت شعور؛

غبار افشانی بساط صور عجایب و زنگ‌زدایی آینه نقوش غرایب».

در این مجموعه بیدل در مورد تولد خویش، پدر (میرزا عبدالخالق)، تحصیلات، تربیت مادر و غیره صحبت نموده است. وی از محضر استادانی چون عمویش میرزا قلندر، آینه حقیقت تمثال مولانا شیخ کمال، شاه ملوک، شاه فاضل، شاه قاسم هواللهی، شاه ابوالفیض و غیره فیض برده است. شیخ کمال از چنان عظمی برخوردار بود که رانی ساگر را به‌علت سکونت وی «مدینه‌الاولیا» می‌گفتند. رانی ساگر در بهار و سری بنارس یک فرسخ با یکدیگر فاصله دارند. بیدل ابتدای عمر خود را همینجا سپری نموده است. شاه ملوک برهنه زندگی می‌کرد ولی به‌قول بیدل با همه عریان تنی گنجها در آستین داشت. میرزا عبدالسلام در مورد تربیت بیدل به‌شاه ابوالفیض سفارش نمود. بیدل عمومی خود را با لقب نوید اقبال، جنود مردانگی، مژده رنگینی بهار فرزاندگی، نشئه مروّت، جوهر فتوت، شجاع صفدر و میرزا قلندر یاد نموده است. وی بیدل را

* این مقاله استاد سید امیر حسن عابدی در کتابی به نام «مقالات عابدی» (مرتبه دکتر سیده بلقیس فاطمی حسینی، انتشارات شعبه فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۲۰۰۳م)؛ به‌زبان اردو چاپ شده، خانم زینب خان (مدیر جامعه خدیجه‌الکبری، جونپور) آن را به‌فارسی برگردانده است.

از تحصیل در مدرسه باز داشت و خود به آموزش و تعلیم و تربیت وی همّت گماشت. وی شخصی درس نخوانده و امّی بود ولی استعداد عجیبی داشت. بیدل این شعر فی البدیّه وی را نقل نموده است:

محرومی دیدار تو خون در جگر انداخت چشمم ز چه رو چشم تو اش از نظر انداخت
یکبار میرا قلندر رانی در کنار رانی ساگر جشنی برپا نمود. یکبار قطب دایره
آگاهی، مدار هفت انجمن شهود شاه قاسم هواللهی به منزل دایی بیدل، میرزا ظریف آمد
و شعری چون واله هروی، ملّا درویش و غیره شعر خواندند. بیدل از تمام رسائلی که
نزد حضرت شاه قاسم هواللهی بود استفاده و آنها را نقل نموده است. شاه قاسم این
قطعه را برای شاه نعمت الله فیروزپوری فرستاد:

تحقیق طلسم بی‌زبانی شدن است این خانه بیانی نه فغانی شدن است
بیدل همراه دایی خود میرزا ظریف به شهر اریسه رفت و در سال ۱۰۷۱ هجری
(۱۶۶۰-۶۲ م) با شاه قاسم هواللهی ملاقات نمود و به مدت سه سال از محضر وی
فیض برد. بیدل این رباعی را از وی نقل نموده است:

در کوی دل آرام گزر باید کرد فعل بد خویش را بدر باید کرد
آینه خویش با صفا باید داشت در وی رخ یار نظر باید کرد

دیدار با آنها ما را به یاد بایزید، ادهم، شبلی و جنید می‌اندازد. سید محمد خان نبیره
مولانا یعقوب چرخ‌چی حاکم اریسه، لقمان دارالشفای روحانی حکیم طاهر گیلانی و
روزی بیگ تورانی دوست میرزا ظریف به دعای شاه صاحب شفا یافتند.
یکبار بیدل به مدت پنج ماه همراه دایی خود در موضع کساری به سربرد. در
همانجا وی حضرت را به خواب دید و شفا پیدا کرد. بیدل و دایی وی در کتک نیز
با یکی از افراد خاص وی ملاقات کردند.

در سال ۱۰۸۱ هـ (۱۶۷۰-۷۱ م) بیدل چند شب متوالی شاه قاسم را به خواب دید.
چند روز دیگر خبر فوت وی به بیدل رسید. بیدل در سوگ وی این اشعار را سرود:
شه سریر یقین قاسم هواللهی که داشت ذات حقش ملک انتظام عفت
دماغ وحشت عنقاییش رسایی کرد پری فشاند ز آشوبگاه دام صفت
حضور ذات می شوق وحدتش پیمود تغافل زد و برهم شکست جام صفت

بعافیت کده غیب برد شوق شهود رساند تا احدیت پی خرام صفت
 ز سال واقعه‌اش بیخودی بگوشم گفت ز بی‌یقینی ذاتش برفت نام صفت
 در شهر آره بیدل در وصف رودخانه گنگ چنین می‌نویسد:

”معبّر دریای گنگ که به عمق اندیشی طرف قطره‌اش کشتی هوش گردابی است
 و به طوفان خیالی رشحه موجش خانه اندیشه سیلابی تصوّر صافیهای آبش آینه
 دست از سلامت شستن و تخیل انبوی کفش حایل سراغ عافیت جستن، گردن
 افزاز مشاهده او جشن عروج منشأی عالی فطرتی و سرنگونی تلاش حسیضش
 نزول پایی دون همّتی‌اند، از چشمک حباب چون اقبال ساغر تکلیف غواصیهای
 عالم آب و آثار گرد ساحل چون تسلّی طبع عشاق سراب مطلبها نایاب“.^۱
 نظم:

ژرف دریایی که بود از عمق حیرت‌خیز او چون گهر چشم حبابش یک قلم در قعر چاه
 هر کی جا سیر ستایش در تصوّر کل کند از هجوم اشک بر مژگان کدو بندد نگاه
 دلو گردون گر کند از دور ایامش رسن تا قیامت برنیارد از حسیضش عکس ماه
 همانجا بیدل به زیارت شاه یگه‌تاز نایل آمد. هردو در حال سفر با کشتی بودند.
 ملّاح کشتی از وی کرایه خواست وی نتوانست کرایه را ادا نماید و از کشتی بیرون آمد
 و بر روی امواج آب نشست. مردم پشیمان شدند و صدای شور و غوغا بلند شد. وی
 فرمود: ”ای بی‌خبر! به‌یمن ناتوانی، آن‌قدر نه شکسته‌ایم که دوش موج رخت ما نتواند
 کشید.“ و از نظرها غایب شد.

بعد از مراجعت از سمت مشرف بیدل به شهر متھرا رفت. وی در تعریف این شهر
 می‌نویسد:

”سوداکده متھرا که سوادش از هنگام وداع کشن داغین است سیاهی برون
 انداخته و هواش همانا وحشت آهی در تلاش مطلب نایاب رنگین تسکین
 باخته. سرشک گوپیان هنوز از آب جمه‌اش موج طوفان خیز است و صدای
 بانسری تا حال از نی کوچه‌هایش شعله آهنگ غبارانگیزی“.

۱. چهار عنصر: مطبع احمدی، شاهدره، ۱۹۵۳ م، ص ۶۸.

در قلعهٔ متهر اجنهٔ زندگی می‌کردند که ساکنان قلعه را اذیت می‌کردند. بیدل در سال ۱۰۷۶ هـ (۱۶۶۵-۶۶ م) در دهلی با شاه کابلی ملاقات نمود. شاه کابلی این شعر را برای خواند:

رازِ دل ماست هرچه گوئیم با همچو تویی دگر چه گوئیم
بیدل پرسید این شعر از کیست؟ چرا که وی این شعر را در اریسه در عالم غیب شنیده بود. شاه کابلی جواب داد سرودهٔ خود اوست.

یک‌بار بیدل در بازار با شاه کابلی ملاقات نمود و بار دیگر در بندرابین شهر متهر در مغازهٔ خیاطی دید. بیدل به چشم درد مبتلا بود. وی به این مناسبت این غزل را سرود:

پری روئی که شب بر سنگ زد پیمانۀ هوشم
کنون باز آمد و از بی‌خودی پرکرد آغوشم

آن طیب افسون نیرنگی نمایان کرد و رفت

درد چشمم را علاج از چشم حیران کرد و رفت

و درد چشم وی بهبود یافت.

نقاشی مانند انوپ چتر تصویر وی را نقاشی نموده است. بیدل در وصف وی می‌گوید:

”انوپ چتر نقاشی که روح مانی به کسوت غبار رنگ گرد قلمش می‌گردید و فطرت بهزاد در پردهٔ مانوس خاک انفعال تردستیش می‌کشید، رنگ‌آمیزی را با آینه‌داری صدفش آبروی فرنگ‌پردازی و سیاه قلمی را به سرمایهٔ زکاتش دستگاه هندوستان نوازی. در فضایی که غبار گرده‌اش دامن صفحه می‌افشانند، آشفته‌گی‌های دماغ هوا مروجۀ بال طاؤس می‌گرداند و بر زمینی که موی خامه‌اش گرد رشحه می‌بیخت، دیوانگی‌های طبع بهار سلسله رنگ می‌گسیخت در هر خانه که تصویرصبح می‌پرداخت هجوم بر روشنی چراغ شام دست رد می‌گردید و بر هر دیواری که آفتاب نقش می‌بست سایهٔ سیاهی جز به خواب علم نمی‌دید. بر نقش نهالی خامه نیفراخت که سرکشی در سایهٔ تأملش بنالد و به تحریری بخیری مقید نگردید که گرفتاری از تصور وضعش ننالد. بی‌تکلف تصویر ساغرش کشتی‌ها می‌داشت و پرواز شیشه‌اش مستی‌ها می‌اپناشت. قطعه:

خانه او هر که تصویری ز شمعی می کشد تا قیامت داشت از رنگش چراغ افروختن
 هیئت پروانه‌ای گر در نظر می بست نقش دود می‌انگیخت تا محشر زبانش سوختن
 ریشه نخلی که از کلکش نم پرواز یافت در بهارش شاخ خم می‌شد ز بار اندوختن
 در تماشاگاه نیرنگ فسون پردازیش ننگ طوطی بود از خارج نوا آموختن
 زین ادا هر جا نقاب رنگ صنعت می شکافت محو بود اندیشه چشم از تحیر دوختن
 با فقیر مدتها رنگ آشنایش بهار موافقت داشت و به ناموس طرازی آیین
 اخلاص؛ اگر رقم این مدعا می نگاشت که چهره پرداز حیرت کده تمنا بهانه کمین
 ابروی اشارتی است و صورت نگاه پرده آرزو هوس تبسم اجازتی تا نسخه
 حیرتی به یادگار پردازد یعنی از نقش تصویر بیدل هنگامه نیرنگی طرازد.

بیدل تقریباً ده سال به این تصویر می نگریست. در سال ۱۱۰۰ هـ (۱۶۸۸-۸۹ م)
 وقتی بیدل مریض شد کسی این تصویر را بیرون آورد. بیدل تصویر را بدور انداخت و
 به «عالم تنزیه» رفت.

بیدل در عزایم و دعا مهارت داشت. وی به اجته نیز اعتقاد راسخ داشت.
 یک روز بیدل از یکی از بازارهای دهلی عبور نمود. وی این بازار را به این صورت
 توصیف کرده است:

”دکان‌ها یک قلم با بروج فلکی هم چشم آرایش چراغان و راسته‌ها یکدست
 به سامان رسایی همچنان با رونق کهکشان“.

وی شب دیر وقت از همان بازار عبور نمود و دید که ”شور انجمن خموشی غنوده
 بود و آغوش تماشا بر روی بستگی در گشوده، دودی از چراغان سرمه‌آرای مقابل
 نظری نه مطاعی از دکانها چهره گشای اثر. مثنوی:

رنگ پرداز تماشا بر شکست قفل دکان هوسها رنگ بست
 عالمی در چاه ظلمت غوطه خورد تا نفس دامان دل گیرد به چنگ
 صد هزار آینه پنهان شد به زنگ انجمن خالی شد از چشم و چراغ
 کرد طاووس آشیان تسلیم زاغ گشت سامان چمن محو خزان
 با چراغان رفت اجناس دکان نقطه واری زان همه کوکب نماند

رغبت تماشا به انحراف نفرت کشید و نگاه التفات به انفعال عبرت انجامید. غزل:

بضاعت هیچ بود آن هم بتاراج هوس دادم من بیدل درین بازار کردم طرفه سودایی
 به هزار رنج و ملال از بازار جستم، گرد دامن نگاپو پس کوچه‌های محلات شکستم.
 غالب به‌همین مضمون اشاره دارد:

ای تازه واردان بساط هوای دل ز نهار اگر تمهین هوس نای و نوش ہے

بیدل در حاشیة متھرا در اکبرپور زندگی می‌کرد و زندگی وی در فقر و تنگدستی
 سپری شد. «میر کامگار» بیدل را نیز جزو فقیران اکبرآباد شمار کرده است. روزی از
 شدت گرسنگی حالت ضعف به‌وی دست داد. در مسیر راه سنگی برداشت وقتی دقت
 کرد دید یک سکهٔ عهد اکبری است.